

در آمدی بر مبانی نظری «ضد – دولت»

دکتر سیدموسی دیباج

استاد فلسفه دانشگاه تهران

تاریخ ارائه: ۱۳۸۳/۶/۱۸

تاریخ تأیید: ۱۳۸۳/۷/۳

چکیده

مقصود این مقاله بیان این نکته است که کسب قدرت برای انسان تنها از طریق میل دایم او به اقتدار و تأسیس دولت برآورده نشده بلکه وی به طور طبیعی به نابودسازی اقتدارهای محیط و مسلط دولت‌های بیگانه و نایبگانه روی می‌آورد. طبیعت انسان صرفاً در ساختن دولت‌ها نیست؛ بلکه کوشش انسانی به نابودی دولت‌ها نیز معطوف است. تحقیق درباره امکان ضد دولت کوششی برای شناخت راه‌های دیگر وحدت سیاسی گروه‌هایی از انسان‌هاست که تن به دولت شهر نمی‌دهند. مقصود این نوشته تبیین جدایی منافع سیاسی دولت‌ها از هویت‌های نابودکننده درونی و بیرونی آنهاست. بر این اساس، سرنوشت نظم جهان تنها منوط به دولت‌ها و حاکمیت‌های موجود نیست بلکه بسته به مخاطره‌هایی است که ضد دولت‌ها علیه دولت‌ها به وجود می‌آورند.

ضددولت به دلیل ماهیت آن، تاریخی به روشنی تاریخ مفهوم دولت و مفهوم تاریخی دولت ندارد؛ اما تأثیر آن در سراسر تاریخ همراه با اقتدار دولت وجود داشته و نهانی یا آشکار در برابر شوون آن ایستاده است. از این‌رو هرگونه مطالعه تاریخی دولت مشروط به شناخت تاریخی برابر نهاد آن است که در دوره‌ها و از منته گوناگون به شیوه‌ها و صورت‌های گوناگون در خفا و جلی ظهور داشته است. در دوره ما «پدیده سپتامبر» نشانه‌ای از ظهور ضددولت در برابر اقتدار و حاکمیت جهانی ابرقدرتی به نام آمریکا است.

کلیدواژه‌ها: ضددولت، دولت، پدیده سپتامبر، دیالکتیک قدرت، هویت

مقدمه

شگفتی از حادثه یازدهم سپتامبر نه به سبب تغییر چهره نیویورک - شهری که غول‌آساترین ساخت اجتماعی بشر در فضای آن به وجود آمده - بود و نه به خاطر آسیب‌پذیری کشور ایالات متحده که دارای پلیس و سازمان‌های امنیتی بسیار کارآمد و حرفه‌ای است. تعجب از این نبود که چگونه گروهی تروریستی می‌تواند بر همه کنترل‌های وسیع امنیتی و اطلاعاتی آن هم در کشوری که پلیس درباره همه اتباع خود به جزیی‌ترین اطلاعات فردی و اجتماعی دسترسی دارد، تفوق یابد و آنها را بفریبد.

شگفتی در این بود که چگونه دولت‌های جهان بی‌آنکه بخواهند و یا اراده کنند، می‌توانند در طرفه‌ای به طرف نابودی رانده شوند. شگفتی این بود که موجبات جنگ سوم جهانی را دیگر نه تنها دولت‌ها، که خود تاکنون جنگ‌های جهان اعم از جنگ‌های اقلیمی، منطقه‌ای و جهانی، را فراهم ساخته‌اند، بلکه هویت‌های پر قدرتی که دیگر عنوان دولت‌ها را حمل نمی‌کنند یعنی «ضد دولت»‌ها، تدارک دیده‌اند. اینک همگان شاهد بودند که اساسی‌ترین حمله به ایالات متحده آمریکا از زمان تشکیل این کشور، نه توسط دولت ابرقدرت کمونیستی نظیر اتحاد جماهیر شوروی و یا قدرت بین‌المللی دیگر و یا اتحادی از آنها، و نه از طریق شورش یا انقلاب اجتماعی توسط کارگران و طبقه‌های فرودست بلکه از طریق گروه‌های بسیار کوچکی صورت گرفته است که در توصیف ماهیت آنها مفهوم و تعبیری جز «ضد دولت» معنی نمی‌یابد.

القاعده، مجموعه‌ای از گروه‌های زیرزمینی و مسلمانانی است که در برابر تهدیدات روزافزون آمریکا و دشمنی‌ها، لجاجت‌ها و تحقیرهای جهان غرب در قبال حقوق دینی مسلمانان شیوه‌ای جز ترور فردی و جمعی و ارباب و تهدید نیافته‌اند. اعضای القاعده را بیشتر جوانانی تشکیل می‌دهند که انگیزه آنها برخاسته از گرایش ناب و خالی از وسوسه‌های قدرت و پول است که کمابیش همه دولت‌های مستقر در سرزمین‌های اسلامی بدان گرفتار شده‌اند. این جوانان را نمی‌توان کهنه پرست و دوراز جهان متمدن و بیگانه از عصر برخوردار از فناوری دانست و نباید آنها را با دادن القابی زشت، کوتاه‌نظر نامید و به تحقیر، آنان را دستکم گرفت و یا هیچ و پوچ تلقی کرد.

اطلاعات مربوط به توانایی‌های شخصی این افراد و شیوه عمل آنها نشان می‌دهد که بسیار مطمئن، باهوش، مصمم و دلیر بوده‌اند. در یازدهم سپتامبر، شهروندان مغلوب کشورهای غالب در جنگ جهانی شدن؛ فرصت یافته‌اند تجربه آزادی فارغ از دولت‌ها را شاهد باشند. دولت‌ها نیز بدون آنکه قلمرو و سرزمین‌شان مورد تعرض مستقیم دیگر دولت‌ها قرار گیرد به جان هم افتاده‌اند. تجاوز به قلمرو یک کشور ماهیت و تعریف تازه‌ای یافته است و امنیت دولت‌ها در چهارچوب قدیمی و کهنه دوران جنگ سرد دیگر قابل تعریف نیست زیرا که امنیت دولت‌ها به همان اندازه که توسط دولت‌های رقیب تهدید می‌شود، توسط ماهیت‌های «ضد دولت» نیز به مخاطره می‌افتد و به دلیل شیوه پنهان‌کاری ضد دولت، رویارویی دولت‌ها با آن بسیار مخاطره بارتر از مخاطره مألوف جنگ‌ها و درگیری‌های مرسوم دولت‌ها با یکدیگر خواهد بود. «جنگ آمریکا علیه بن‌لادن»، جنگ جهانی و فعالیت مشترکی است که اکثر کشورهای با نفوذ و متعین اروپایی و آسیایی در آن نقش مستقیم و یا غیرمستقیم دارند. جنگ اخیر، جنگ «دولت» و «ضد دولت» است. (۱)

القاعده در جنگ علیه دولت ایالات متحده آمریکا پیش‌دستی کرد. ایالات متحده، اولین بار بود که در جنگی وارد می‌شد که دشمن پیشاپیش در درون قلمرو آن جای گرفته و رخنه کرده بود. این نخستین بار بود که ایالات متحده، ویران شدن در ابعاد شهری را مشاهده می‌کرد. با هدف قرار گرفتن پنتاگون در پدیده سپتامبر، جنگ القاعده با دولت ایالات متحده آغاز می‌شود. جنگ از نوع دیگری که موضوع و طرف آن فقط با در برابر دولت بودن معنی می‌شود. این طرف مقابل دولت و به عبارتی «ضد دولت»، می‌توانست آنقدر قدرت داشته باشد که مقابله با آن با اعلان جنگ از طرف دولت همراه باشد. دولت ایالات متحده، حادثه سپتامبر را همچون *پرل هاربر* نامید، تا این جنگ نوین، جنگ دو قدرت متخاصم ایالات متحده و ژاپن را تداعی کند. ماهیت ضد دولت با در برابربودگی آن با دولت تعیین می‌شود. سازمان شبکه‌ای نوینی سربرآورده که برخلاف رویه اکثر سازمان‌های تروریستی کلاسیک همچون فراکسیون ارتش سرخ، بریگاد سرخ و ارتش سری، به مسلح ساختن مردم در برابر پلیس و ارتش کشورهای اروپایی و ایالات متحده نمی‌اندیشد. روش القاعده و گروه‌هایی از این قبیل در نخبه‌ای عمل کردن آن‌هاست. (۲)

رییس دولت آمریکا در اولین واکنش نسبت به پدیده سپتامبر مفهوم نوینی از جنگ را مطرح ساخت و بدین گونه به وجود ضد دولت اعتراف کرد. این جنگ نوین، دیگر جنگ کلاسیک اعم از جنگ با سلاح های متعارف یا نامتعارف با کشورهای بیگانه و متخاصم نبود. اعلان «جنگ علیه تروریسم» به ظاهر هنگامی موجه بود که محل و موطن تروریست ها موطن مألوف آنها نباشد. اما پس از حمله سپتامبر، تروریست های شهروند، دیگر هموطن محسوب نمی شوند ولو آنکه تبعه کشورهای دیگر نیز نباشند. تکرار اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» توسط پوتین ریاست جمهور روسیه در خونین ترین حادثه گروگان گیری جهان در مدرسه اوستیای شمالی (دوازدهم شهریور سال ۱۳۸۳) به مثابه گام های مقدماتی دولت ها برای تعریف و تحدید مفهوم نوین جنگ محسوب می شود.

الف. معنا و مفهوم ضد دولت

یازدهم سپتامبر، شکوه و جلال دولت ایالات متحده را مخدوش ساخت. از دیدگاه ماکیاول، ضربه به شکوه و جلال دولت، ضربه به مفهوم دولت تلقی می شود. عملیات القاعده در ۱۱ سپتامبر از شکوه و جلال آزاردهنده یک ضد دولت حکایت می کند. البته به شکوه و ابهت دولت ایالات متحده صدمه وارد شد؛ اما قدرت این دولت به مخاطره نهایی نیفتاد. بنابراین پدیده سپتامبر خود برهانی برای ترجیح فلسفه سیاسی هاینز بر فلسفه سیاسی ماکیاول است. ضرورت قدرت، یک ضرورت عینی است که همچون گوی در میان دولت و اقتدار آن و مخالفان دولت و اقتدار آنها در حرکت است. به رغم میل ما، شیشه های پر شکوه و جلال قصرهای دولت ها هم از درون و هم از برون شکسته و فرو می ریزند. ضد دولت، همچون ماشین بازدارنده محدود ولیکن مؤثر، تنها از طریق تأثیری که بر دولت می گذارد، قوانین اجتماعی و مدنی را تغییر می دهد. اینک بخش بزرگی از قوانین شهری، شهرسازی، مدیریت شهری، معماری و خانه سازی در اثر حملات یازدهم سپتامبر در ایالات متحده و برخی کشورهای اروپایی تغییر یافته اما همه این تحولات و تغییرات در قوانین، توسط دولت ها صورت پذیرفته است.

ضددولت، تجمع داوطلبانی است که گرچه به اراده و انگیزته خود به سازمان مخالف پیوسته‌اند اما اراده آنها پس از جذب به آن سازمان در اراده ضددولت محو می‌شود. هیچ زور و اجباری در کار نیست و داوطلبان از اعماق قاره سیاه، از سودان و از دوردست‌های جزیره العرب و کوه‌های پنجاب گردهم می‌آیند تا در خدمت هسته‌های کارآمد و کوچک محلی و سازمان منطقه‌ای و یا بین‌المللی القاعده و امثال آن، به پراکندن تخم ترس در دل دولت‌ها بپردازند.

اعضای القاعده در پی رویای زندگی ساده صدر اسلام‌اند. این زندگی بر پایه اصول مادی، همچون ثروت و زرق و برق حیات یا پیچیده بودن آن نیست. این زندگی، معنوی است و معنویت جامعه را در پی نفی ارزش‌های مادی گرایانه جستجو می‌کند. در آن زندگی معنوی، استثمار و نابرابری اقتصادی و بهره‌کشی جایی ندارد. برای گروه‌هایی همچون القاعده که نمونه زنده و در خور اعتنای ضددولت است و برخی اسلام‌جویان عصر حاضر، فارغ از پرسش‌های مربوط به امکان بازگشت به حیات اجتماعی صدر اسلام، صرف خاطره بازگشت از عذوبت و حلاوتی برخوردار است که هرچیز دیگر را در حاشیه قرار می‌دهد. حقیقت این است که یادآوری حضور پیامبر اسلام در جمع مسلمانان، آن روزها و همیشه و هر زمان برای هر مسلمانی بسیار فرح بخش و سرورآفرین است و بهترین تجارب معنوی از یاد و خاطره آن روزگاران برمی‌خیزد.

القاعده به رغم حمله به آمریکا، هیچ مفهوم روشن و تعریف شده‌ای از کاپیتالیسم نداشته است. علاوه بر این، مردان القاعده هیچ ایده‌ای برای جایگزینی کاپیتالیسم ندارند. اساساً ضددولت و القاعده کوشش‌های سیاسی و یا نظامی خود را مشروط به نوع حکومت آینده و شیوه آتی قدرت نمی‌کنند. هرگونه نگرشی که درباره جایگزینی می‌اندیشد از نقطه نظر این سازمان‌ها خودبه‌خود بازدارنده است به خصوص هنگامی که جهاد و مبارزه علیه بزرگ‌ترین قدرت و سلطه بشری در این زمان باشد.

نه آنارشیست‌ها و نه رقیبان کمونیست آنها تاکنون نتوانسته‌اند درباره آینده اقتدار و سرنوشت سلطه بشری تخمین درستی به دست دهند. آنها در نظریات خود چگونگی انحلال و یا تقلیل قدرت مسلط کاپیتالیسم را به نحو جدی تعیین و توصیف نکرده‌اند و در میدان عمل نیز ناتوان‌تر از عالم نظریه ظاهر شده‌اند. در برابر، ضددولت‌هایی چون القاعده با پیگیری مبارزه

بی‌وقفه و پردامنه و به راستی مؤثر، عملاً نشان داده‌اند که راه‌های مبارزه با امپریالیسم صرفاً مبتنی بر تئوری‌های فلسفه تکامل سوسیالیستی و داروینیسیم اجتماعی نیست.

مارکسیست‌ها در مبارزه با امپریالیسم از آنارشیسم بسیار سود می‌برند اما کمتر به آن اعتراف می‌کنند. در کشور ما نیز که مارکسیسم بیش از نقاط دیگر از فقدان تحلیل‌های واقع‌گرایانه رنج می‌برد، القاعده توسط بسیاری از مارکسیست‌ها به منزله جریانی ارتجاعی و غیرمترقی قلمداد شده است.

ما با مجموعه‌ای از تحلیل‌های دقیق و نادقیق و آزموده و ناآزموده و داده‌های مناسب و نامناسب درباره هویت، کارکرد و فعالیت‌های القاعده روبرو هستیم. (۳) پس از حادثه یازدهم سپتامبر دانشی درخور اعتنا درباره سازمان‌های مخرب و ضددولت جهان توسط سیا و دیگر سازمان‌های اطلاعاتی مشابه و همچنین مراکز علمی و دانشگاهی جمع‌آوری شده است؛ اما تحقیقات مذکور با الگوی مطالعه درباره دولت‌های مخالف آمریکا (و دیگر دولت‌های غربی) تهیه شده و از این رو فاقد جامعیت مفهومی از منظر فلسفه سیاسی است. بنیادهای تاریخی آن به نحو دیالکتیکی توضیح داده نشده و هنوز عنوان ضددولت را به مثابه دانشواژه‌ای علمی و سیاسی نیافته است. این مقاله در پی طرح و تبیین مقدماتی ریشه‌های تاریخی هویت‌های «ضد دولت» است. غرض نهایی آن است که مطالعه شعور جهانی و تاریخ ملت‌ها را تا آنجا که میسر است از زاویه نهادهای تناقض‌آمیز و تضادآفرین دولت و ضددولت بیازماییم.

ب. «آنارشی» و «ضد - دولت»

آنارخوس واژه یونانی به معنای بدون حاکم است. نخستین کسی که آنارشی فیلسوفانه را طرح کرد، زنون رواقی است که به جامعه آزاد و بدون حکومت اعتقاد داشت. جامعه‌ای که مخالف وجود دولت ایده‌آل است. گزینه جامعه‌پذیری در انسان در برابر خود - محوری، گزینه صیانت ذات است. به عقیده زنون، سرانجام زمانی فراخواهد رسید که جامعه بدون قانون قوام یابد و نیازی به قانون و مقررات نداشته باشد.

در دوره جدید، پرودون نخست کسی است که کلمه مرکب آنارشی^۱ را به کار برد. این آنارشی به معنای «ضد - دولت» نیست اما به معنی «نه - دولت» است. پرودون نخستین کسی بود که خود را در ۱۸۴۰ آنارشیست خواند. پیروان پرودون ترجیح می‌دادند خود را طرفداران اصول تعاون بدانند تا آنارشیست. در اواخر دهه ۱۸۷۰ پس از شکاف میان طرفداران مارکس و باکونین (که خود پیرو پرودون بود)، اصطلاح آنارشیسم رواج یافت و فاصله و اختلاف میان آنارشیست‌ها و دیگر مخالفان وضع موجود در سال‌های پس از جنگ بین‌الملل دوم شدیدتر شد.

ضددولت، آنگونه که از واژه مرکب «ضد - دولت» مراد می‌کنیم، بیش از آنارشیسم متعارف با واژگان آنارخوس همخوانی دارد. پدیده ضد دولت بر خلاف آنارشیسم، قدرتمندان را مورد هدف قرار نمی‌دهد بلکه نفی قدرت قدرتمندان را اراده می‌کند و قدرت را مورد تحقیر و اهانت قرار می‌دهد نه قدرتمندان و یا رژیم‌های گوناگون سیاسی را. برخلاف پدیده آنارشیسم در انقلاب فرانسه، پدیده ضددولت صرفاً همراه با جرایم فردی و اجتماعی همچون تجاوز مستقیم به دارایی‌ها و نقض امنیت و سلامت فردی و جمعی و ترویج فساد اخلاق فردی یا اجتماعی نیست.

پدیده ضد دولت همانگونه که از خود این واژه به ذهن متبادر می‌شود، ضد - دولت است. ضددولت در پی جامعه‌ای بی‌دولت و حتی بدون قانون و یا مقررات نیست؛ بلکه تنها ضد و در برابر قدرت و اقتدار است. عمل ضددولت خواه ناخواه در برابر اشتغال و سیطره دولت و امنیتی است که دولت، خود را مسئول آن معرفی می‌کند. از این رو به رغم تشابهات فراوان، نباید ضددولت را با آنارشی یکسان انگاشت. این دو، از هم متمایزاند و هدف ما در این مقاله نشان دادن وجوه تمایز این دو جریان تاریخی و اجتماعی است.

ج. ریشه‌های آنارشی ضد دولت

آنارشیسم از جهان آرمانی به سختی رها شدنی است. این امر، در ادبیات آنارشیستی همچون *دنیای زیبای نو*^۱ از آلدوس هاکسلی به خوبی منعکس است. آنارشیسم در ذات خود هیچ حقیقتی را در قدرت انسانی نمی‌بیند و با آنکه با قدرت، سیطره و استیلای دولت‌ها در جوامع بشری مخالف است ولی هیچ شیوه‌ای را برای نفی و یا کاهش اقتدار دولت به نحو منظم و سامان یافته پیشنهاد نمی‌کند و حتی نمی‌تواند حکمی اخلاقی علیه دولت صادر کند. باکونین (پدر آنارشیسم نوین) به وجود نظریه‌ای عالی و مادر درباره نفس آنارشیسم معتقد نیست:

«نه نظریه، نه نظامی آماده شده و نه کتابی که تاکنون نوشته شده است، نمی‌توانند جهان را حفظ کنند. من به هیچ نظامی [فکری] تمسک نمی‌جویم. من یک جوینده حقیقی‌ام.» (۴)

البته چنانچه آنارشیسم، نابودی محض دولت را آرزو کند، دوام این آرزو و امید و مبارزه طولانی برای تحقق آن را می‌توان نوعی اخلاق به شمار آورد.

شعار پیروان پرودون، ویران می‌کنم، دوباره می‌سازم؛ بود و باکونین نیز کتاب خود ارتجاع در آلمان را با این عبارت به پایان رساند:

«بباید ایمان بیاوریم به روح جاودانه‌ای که ویران می‌کند و نابود می‌سازد، زیرا که این کار سرچشمه خلاق ابدی و دست نیافتنی زندگی است. شور ویرانگری شوروی سازنده نیز هست؟»

گادوین خود را آنارشیست نمی‌دانست. آنارشی در نظر او بی‌نظمی برخاسته از فروریختن نظم ساخته دولت بود. به نظر می‌رسد عقاید او با آنارشیسم ایجابی و فعال امروز همراهی و همخوانی بیشتری دارد.

کروپوتکین نیز در مقاله خود موسوم به «ریشه‌های آنارشیسم»، به دو قسم انقلابی آنارشی اشاره می‌کند:

1 . Brave New World
2 . Destruamet Aedifiabo

«یک گروه از اینان علیه هر قدرتی که جامعه را تحت ستم قرار دهد قیام می‌کنند. آنها اقتدار را به طور مطلق نابود نمی‌کنند، بلکه سعی می‌کنند خود را از دست آن برهانند. آنها به جای قدرتی که ظالم است در پی ایجاد قدرتی تازه‌اند که خود ضامن آنند و اغلب بر این باورند که قدرت جدیدی که به آنها تفویض شده به راستی سعادت مردم را به ارمغان خواهد آورد و نماینده واقعی آنان خواهد بود. اما قسم دیگر از آنا‌رشی‌جویان که از یونان قدیم تاکنون نیز وجود داشتند، افراد و جریان‌های فکری و عملی هستند که عقیده دارند نباید قدرت خاصی را به جای قدرت نخست نشاناد. باید همه قدرت‌هایی را که بر نهادهای عمومی مسلط شده‌اند نابود ساخت و نباید هیچ قدرت نوینی را جایگزین قدرت پیشین نمود.» (۵)

این جماعت، مخالف اقتدار فردی و جمعی و در پی آزادسازی نهادهای عمومی از اقتدارهای فزاینده است و می‌خواهد آزادی را به روح اجتماعی توده‌ها اعطا کند. معتقدان به این نوع آنا‌رشی نیز از زمان‌های کهن تاکنون در جوامع یونان در قرون وسطی، در فلورانس و غیره وجود داشته‌اند. (۶)

هرگونه کوشش اجتماعی برای نفی دولت بی‌آنکه ضرورتاً سیاسی باشد، کوششی آنا‌رشیستی است. از نظر آنا‌رشیست رادیکال، الغای کامل دولت باید بدون هیچ برنامه سیاسی سنتی انجام شود. تاکتیک و راهبرد مخالفان دولت، نفی بدون واسطه و فوری آن است. این خواسته چیزی نیست که از طریق فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی مرسوم پیگیری شود. آزادی دفعی از دولت بسیار اتوپیایی است. سخن آخر آنا‌رشیسم این است که جامعه باید بکوشد تا بی‌دولت گردد و آنا‌رشیست‌ها مظهر چنین کوشش اجتماعی برای نفی دولت‌اند. آنا‌رشیست‌ها، عمل سیاسی را تنها از طریق الغای کامل دولت معنی می‌کنند و بدون آن، هرگونه عمل سیاسی مبتنی بر اصلاح دولت را چه از نظر مفاهیم بنیادی و یا کارکرد آن مردود می‌شمارند.

همچون آنا‌رشیست‌ها و باکونین می‌توان پذیرفت که انسان، موجود و ماهیتی است که خود را محقق ساخته و زاییده جامعه است؛ اما به راستی جامعه با چه چیزی تشخص خود را ظاهر می‌سازد؟ آیا بدون تشخص و شناخت جریان قدرت و ساختارهای حکومت و امارت در جامعه، در مقیاس فردی، گروهی و یا اجتماعی، می‌توان یک جامعه را از دیگری تمییز داد؟

مسئلاً تعیین هر جامعه به شیوه‌های تجسم اقتدار و تسری حکم و قانون آن باز می‌گردد. در هر نقطه مشخصی از زمین؛ قدرت، حکومت و دولت یک جامعه نسبت به جامعه دیگر وضع متشخص و متعینی دارد و انسانی که در جامعه زندگی می‌کند به همان اندازه با جامعه خود شناخته می‌شود که با دولت خود و به همان اندازه به دولت خود تعلق دارد که به جامعه خود. چه او مخالف دولت باشد و یا کارگزار و همراه و هم‌عقیده با آن، از این تعلق اضافی و طرفینی کاسته نخواهد شد.

خطای آنارشیست‌هایی چون کروپوتکین این است که گمان می‌برند قدرت ملت‌ها خارج از مجاری قدرت و اقتداری که در هویت دولت‌ها، سازمان‌ها و یا جریان‌های ضددولتی آشکار می‌شود، می‌تواند خود به خود فعلیت داشته باشد. (۷) در نظر کروپوتکین:

«ملت‌ها از آن‌رو که قدرت دارند می‌توانند بر آنان که ستم می‌کنند چیرگی یابند. اضمحلال دولت‌ها بسته به زمان است و در آن تردیدی نیست. صلح جوت‌ترین فیلسوفان زمانی نور ساطعی را خواهند دید که توسط آن بزرگ‌ترین انقلاب نمایان خواهد شد.» (۸)

ضددولت در فلسفه اجتماعی مشرق زمین ریشه‌ای عمیق‌تر از آنارشیسم در مغرب زمین دارد. هدف نظام و اندیشه ضددولت، همچون اسماعیلیه در سرزمین ما، ایجاد دگرگونی‌های اساسی در ساختمان جامعه است؛ اما تنها از طریق نفی و مبارزه با حکومت اقتدارگرا. دیدگاه آنارشیستی کلاسیک نمی‌تواند چنین مبارزه‌ای را موجه و ممکن بداند.

پایان عمر سیاسی آنارشیسم به آغاز سده قبل و اندکی پس از پیروزی انقلاب برای تأسیس نظام سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۱۷) و قلع و قمع آنارشیست‌ها توسط سوسیالیست‌ها بازمی‌گردد. این قلع و قمع پس از روسیه در ایالات متحده و همچنین در اروپا ادامه یافت تا به پایان خود در اسپانیا رسید. آنارشیسم غربی، ظرف یک سده، به تمامی توسط دولت‌های چپ و راست در کشورهای جهان نابود شد. این امر آشکار ساخت که دشمن بالفعل دولت‌ها نمی‌تواند آنارشی باشد که خود مرحله‌ای انفعالی و انتزاعی از فقدان قدرت را تصویر می‌کند. دشمن واقعی دولت‌ها، طرف دیگر دیالکتیک دولت یعنی ضددولت است که

ریشه‌های بسیار کهن در مشرق زمین دارد و در تاریخ اخیر مغرب زمین نیز ظهور و نمایشی گسترده داشته است.

ضددولت، آنارشسیسم متعارف را از بلا تکلیفی خارج می‌سازد و راه‌های تحقق عینی جامعه بدون اقتدار را در عمل، جستجو و هدف‌گیری می‌کند. اگرچه تا پیش از یازدهم سپتامبر هیچ دولتی به وجود نهادهای اجتماعی ضد دولت رسماً معترف نبود؛ اما این بدان معنی نیست که چنین نهادهایی وجود نداشته است. ضد دولت، بخشی اجتناب‌ناپذیر و جدانشدنی از تاریخ تکوین دولت‌هاست. اگر در پدیده سپتامبر، چنین قدرت نابودکننده و مخربی در سطح جهان ظهور یافت، لوازم منطقی و تاریخی آن را باید در ظهور مفهوم تاریخی قدرت و توان دولت متناظر و طرف منازعه آن [در اینجا دولت ایالت متحده امریکا] جستجو نمود. از این رو می‌توان گفت ضددولت در مبارزه علیه دولت، اخلاقی‌تر از آنارشسیسم دوره منورالفکری و متعارف قرن نوزدهمی عمل می‌کند؛ زیرا اصل مبارزه عملی، خود به خود ترجیح بیشتری بر یک مبارزه انفعالی و یا به اصطلاح مقاومت منفی دارد.

د. شعور دیالکتیکی دولت

اینک باید پرسید آیا دولت، مؤلفه‌ای از نهادهای حکومت‌کننده است؟ آیا سازمان و ساختار بنیادی قوانین مدنی و مقررات حقوقی است؟ یا صورتی از شعور سیاسی حکومت‌کننده و اداره‌کننده و تنظیم‌کننده است؟

از زمان ارسطو تا ماکیاولی درباره جایگاه دولت در موضوع و مبحث فلسفه سیاسی بحث‌های زیادی شده است. برای ارسطو موضوع علوم سیاسی، شهر^۱ بود و پرسش‌هایی از سرزمین و قلمرو، شهروندی و تابعیت، قدرت و قانون در ذیل آن مطرح می‌شد. در قلمرو دانش سیاسی به تدریج این موضوع از شهر به دولت^۲ تبدیل شد و موضوعاتی چون نهادهای اجتماعی و قانونی و حتی مذهبی همه پس از مفهوم بنیادین دولت مطرح می‌شوند. ترجیح مفهوم «دولت» به مفهوم «شهر»، سبب جدا شدن بخش‌هایی از علوم سیاسی کلاسیک و هویت

1 . Polis

2 . State

یافتن آنها ذیل جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی سیاسی، حقوق مدنی، حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی شده است. (۹) جامعه‌شناسانی همچون مارکس، دورکهم و وبر از چنین زاویه‌ای به مطالعه دولت می‌پردازند. قدرتمند شدن دولت‌های اروپایی در کنار یکدیگر در رقابتی آمیخته با جنگ و صلح و همچنین بسط نهادهای عام دولت مدرن همچون ارتش، دستگاه دیوانی و نظام مالیاتی گسترده و به عبارت دیگر رشد کیفی و کمی دولت‌ها و یا تکامل آنها، سرنوشت رویکرد دولت - مداری را برای علوم سیاسی معاصر رقم زده است.

رویکردهای گوناگونی درباره مفهوم دولت در دانش جدید علوم سیاسی وجود دارد. (از دولت پلورالیست‌ها گرفته تا دولت نخبه‌گرایان، دولت شرکت خصوصی، مارکسیست‌ها، مارکس و گرامشی و نظریه انتخاب عمومی بوکانان و نظریه رابرت نوزیک که بر فاعلیت و مختار بودن انسان تأکید می‌کند.) همه این دیدگاه‌ها از این ضعف اساسی برخوردارند که به پرسش‌های دستوری درباره دولت واقعی نمی‌گذارند. آنها به توضیح و توصیف دولت‌ها می‌پردازند بی‌آنکه اساساً پاسخ دهند «دولت چیست یا چه باید باشد؟» (۱۰)

خوشبختانه در فلسفه سیاسی دو دهه اخیر، «دولت» به مثابه عامل ترکیبی بنیادی به طور نسبی مستقل از روابط اجتماعی مطالعه شده و نظم نهادینه و ساختارهای قانونی در تعریف دولت اموری مهم به حساب آمده‌اند. برخی این امر را به مثابه بخشی از جریان آرام بازگرداندن دولت به علوم سیاسی برمی‌شمارند. (۱۱) این رویکرد متمایل به دولت، حتی چنانچه مطالعات سیاسی ما بیش از اندازه به اندیشه‌های دولت - محور متمایل شود، همچنان ضروری و مثبت است.

هگل در فلسفه حقوق درباره دولت و تمایز آن از جامعه مدنی سخن می‌گوید. در نظر وی دولت متمایز از جامعه مدنی، اصالتاً عملکردهای سیاسی را به انجام می‌رساند زیرا اراده عمومی را نمایندگی و اجرا می‌کند. چنین برداشتی از دولت، چندان با نظام دموکراسی جور در نمی‌آید و در عین حال این مفهوم از دولت دربرگیرنده همه انواع دولت‌ها می‌باشد. در نظر هگل، اساساً دولت ساختار پیچیده‌ای است که سلطنت موروثی و دیوان سالاری عقلانی را ترکیب می‌کند. به عقیده هگل، سلطنت توسط جوهر دولت و ایده اخلاقی آن هضم شده است. این در حالی است که قدرت واقعی در قانون اساسی قرار دارد که به مثابه تحقق عقلانیت پخته

شده است. از نظر هگل، هنجارهای قانونی به خودی خود برای تحقق اراده کافی نیست و این منظور، شخص خاصی را می‌طلبد تا بگوید «من می‌خواهم» و به این طریق انتقال از اراده به عمل و فعلیت را ممکن سازد.

آندرو کورتروفلو بدون انتقاد از پدیدارشناسی هگلی سعی می‌کند نشان دهد که این نظریه هنوز جای پرداخت بهتر را دارد. اینگونه نیست که فلسفه و شعور تاریخی هگل، همه توسعه‌های ممکن را در تاریخ اندیشه خود احصا کرده باشد. (۱۲) بند سیزده مقدمه پدیدارشناسی روح به ما می‌گوید که چگونه آگاهی از صورت جدید مظهریت روح گذر می‌کند و از مضمون خود و شاکله آن فراتر می‌رود. این قانون باید درباره سرآمد روح متجلی شده در دولت نیز بیش از هر هویت و پدیده دیگری صادق باشد.

تحولات اجتماعی، تنها زمینه‌های تضاد میان دولت و برابر نهاد آن را تغییر می‌دهند در حالی که اصل ستیز دولت با دشمن خود - چه برونی باشد و چه درونی - اصلی تغییر ناپذیر است. هیچ طبقه‌ای از طبقات اجتماعی به خودی خود نمی‌تواند نمایندگی تام و تمام این دشمنی با دولت را بر عهده گیرد. همچنانکه تاریخ مبارزات وسیع اجتماعی دو قرن اخیر آسیا، اروپا و آمریکا نشان داده است، دهقانان همانقدر به مخالفت با اقتدارمشتاقانند که پرولتاریا. (۱۳) وجود ضد دولت‌ها را در جریان وسیع تاریخ و در میدانی دیالکتیکی میان دو صف نیروهای دولت و ضد دولت، یعنی نیروهای سازنده حاکمیت و نابودکننده آن، اعم از شعور آگاهانه یا ناخودآگاه، می‌توان مشاهده و تجربه نمود. به عبارت دیگر، هیچ دولتی هرگز به نقطه کمال خود نرسیده مگر آنکه به نیروهای مخرب درونی خود واقف شده و از رویارویی کارساز با نیروهای نابودکننده درونی جان سالم به در برده باشد. هیچ طبقه خاصی از جمله طبقه پرولتاریای مارکس را نمی‌توان حامل یگانه و نماینده بی‌چون و چرای این نیروهای نابودگر دانست.

از سوی دیگر، همانگونه که فرد هنگامی می‌تواند به خودآگاهی دست یابد که خود را به خطر بیاندازد، دولت نیز فقط هنگامی مظهر تام مفهوم خودآگاهی خواهد بود که خود را به مخاطره افکند و یا به مخاطره افتد. هگل بیشترین خطر مرگ را نه در میدان مرگ که در ایثار جان می‌بیند. ایثاری که با اعتراف انسانی رخ می‌دهد. اما این اعتراف شعور ناشاد بدین مقصود

نیست که برای حفظ و بازداشتن خود از قربانی شدن، خویشتن را قربانی کند. این معنا درباره شعور مطلق که با مفهوم دولت، سازگار می‌آید نیز صادق است.

اعتراف دولت به وجود ضددولت، بزرگ‌ترین خطر را برای دولت در پی خواهد داشت زیرا بیش از هر چیز به معنی حضور ضددولت در عرصه شعور و خودآگاهی است. اما چنانچه دولت به وجود ضددولت اعتراف کند و آن را بازشناسد باز هم بدان معنی نخواهد بود که ضد دولت دیگر بر دولت دست درازی نکنند و به قدرت فائده او تن دهد و دولت برای همیشه از قربانی شدن رهایی یابد. وجه عکس آن نیز درباره ضد دولت صادق است.

اگر اشخاص در برابر کلیسا یا دولت اعتراف می‌کنند، دولت‌ها در برابر چه کسی باید اعتراف کنند؟ مسلم است که اعتراف دولت‌ها در برابر مرجع دیگری نخواهد بود. شعور تاریخی، اعتراف دولت در مقابل شخص و مرجعی دیگر را جایز نمی‌داند. اعتراف دولت اعترافی در برابر ضددولت نیز نیست زیرا ضددولت در موضعی قرار ندارد که به عنوان نهاد مرجع مشاهده شود. از این‌رو اعتراف دولت، اعترافی درونی و فی‌نفسه است و اعترافی نیست که توسط نیرویی بیرونی، طلب و استدعا شده باشد.

از سوی دیگر، در حالی که اعتراف فرد در برابر کلیسا اعترافی نسبت به خطای خصوصی است؛ اعتراف در برابر دولت، اعترافی نسبت به خطای عمومی است. اعتراف نخستین در برابر این اعتراف است و به نفعی و طرد دولت می‌انجامد. اعتراف دولت در برابر کیست؟ مسلماً چنانچه این اعتراف در برابر کلیسا باشد باز به نفعی بنیاد اساسی دولت منجر خواهد شد. پس دوباره می‌پرسیم این اعتراف چگونه اعترافی است؟

هگل می‌گوید اعتراف انسانی به معنای خواری^۱، تحقیر و یا خود را در پیوند با دیگری به هلاکت انداختن نیست. چنین اظهار اعترافی، امری یک‌جانبه نیست که اختلاف یک طرف را با دیگری بنا می‌نهد؛ برعکس، انسان فقط برحسب اینکه هویت خود را با دیگری می‌بیند اقرار به اعتراف می‌کند. او از جانب خود در اعتراف خویش به هویت مشترک اذعان می‌کند. (۱۴)

بدین‌گونه ضددولت سبب شد تا دولت به مثابه «مایملک به دست آمده» و «بی‌واسطه درک نشده» نباشد تا منفعل بماند. ضددولت با خروج از این هستی، مرحله‌ای که شعور تاریخی را

1 . Abasement/ Erniedrigung

با آن به پایان رسانده و یکسره کرده، رها می‌کند و همچنان فعال و همراه، جریان حرکت روح را به سوی درک خود پیش می‌برد. چنانچه دولت، خودآگاهی در عالی‌ترین مرتبه باشد، این خودآگاهی به سبب خودآگاهی دیگری وجود دارد. تنها از طریق خودآگاهی ضد دولت است که یگانگی دولت و خودآگاهی دولت، آشکار می‌شود.

مواجهه دولت با ضد دولت، مواجهه یک خودآگاهی با خودآگاهی دیگر است. خودآگاهی دولت به جانبی میل می‌کند که می‌خواهد آن را نابود و یا دست‌کم قدرت آن را محدود سازد و خودآگاهی ضد دولت متمایل به جانبی است که قدرت خود را برای بسط بیشتر بر امکان‌نیافته‌ها می‌گمارد. دولت در برابر ضد دولت، خود را گم می‌کند. دولت خود را به مثابه وجود دیگری می‌یابد و از این «از خود بیگانگی» واهمه می‌یابد. در مواجهه دولت ایالات متحده با القاعده در ماجرای یازدهم سپتامبر، این معنی نمود ظاهری یافت. در آن روز دولت ایالات متحده چنان بود که گویی برای ساعاتی قدرت تصمیم و اراده خود را از دست داده است. البته دولت، ضد دولت را به مثابه وجودی کاملاً مستقل و ناوابسته از خویشتن نمی‌بیند بلکه در پدیده ضد دولت، خویشتن را مشاهده می‌کند.

در مطالعه ادوار و مراحل تاریخ شعور مطلق باید در برابر مرحله ضد دولت صبور بود. این برهه همچون برهه دولت ضروری است و باید در آن درنگ نمود. فقط در چشم‌انداز روح مطلق که این دو مرحله را دربرمی‌گیرد، می‌توان به تعیین قدر هریک از این دو پرداخت. روح جهانی آن‌گونه که تاکنون نشان داده است نسبت به ما انسان‌ها بسیار صبورتر است و چنانچه این‌گونه نبود، کار عظیم تاریخ بسیار پیش‌تر پایان یافته بود. شعور تاریخی تنها فعلیت تام و تمام دولت نیست بلکه مضمونی است که علاوه بر فعلیت دولت در پی تحقق و فعلیت ضد دولت نیز هست.

اما امتیاز مرحله‌ای از خودآگاهی تاریخی به نمایندگی ضد دولت نسبت به مرحله خودآگاهی که دولت نماینده آن است، چیست؟ واقعیت این است که این مرحله ضرورت‌های نسبی دولت را رفع می‌کند و در چالش جدی با دولت، آن را از خطرات بیرونی و درونی می‌رهاند. مهم‌تر از همه با پیگیری مبارزه برای نابودی، نیروی دولت را برای شناخت خود و یگانگی بی‌واسطه با خود بیشتر و بیشتر می‌نماید.

چنانچه بپذیریم که در آخرین مرحله جریان دیالکتیک اقتدار اجتماعی، دولت و ضد دولت در دل یکدیگر و در برابر یکدیگر خواهند زیست؛ باید بگوییم مرحله دولت و شناخت خودآگاهانه آن به مانند مرحله ضد دولت ضروری است. هر یک از این دو، هیئت کاملی را در قیاس با تاریخ شعور مربوط به آن اثبات می‌کنند؛ با این شرط که در چشم انداز مطلق، که هم دولت و هم ضد دولت را در برمی‌گیرد؛ این دو هیئت را می‌توان به طور تام و تمام دریافت.

ه. قرارداد اجتماعی ضد دولت

نظریه قرارداد اجتماعی روسو کاملاً مانع کوشش‌ها و کنش‌های ضد قدرت و ضد دولت پس از قرارداد نیست. حتی چنانچه بپذیریم که خلق و خوی اجتماعی انسان بر خلق و عادت فردی او مسلط باشد، هیچ مانع طبیعی در برابر انسان وجود ندارد تا برخی نیروهای مخالف اقتدار دولت و نهاد مسلط، باز در برابر دولتی قرار گیرند که خود، برخاسته و حاصل قرارداد است. علاوه بر این، سازمان‌ها و گروه‌های نابود کننده (مخفی یا علنی)، در مبنای اخلاقی متعهد به قراردادهای اجتماعی‌اند؛ هر چند در کنش‌ها و فعالیت‌های اجتماعی خود از آن گریزان باشند. در عین حال قرارداد اجتماعی در بهترین تفسیر خود، هر چند که خود روسو نیز بر آن تصریح نکرده است، ذاتاً با آزادی فردی در تعارض نخواهد بود؛ زیرا این پرسش که آیا آزادی فرد بر قرارداد اجتماعی ترجیح زمانی، تاریخی و یا حتی مفهومی دارد، نه راه‌گشاست و نه سودمند. اجتماعی بودن بشر با آزادی مطلق او در تعارض نیست چه آزادی انسان به مثابه موجود مطلقاً مختار، هنگامی معنی و مفهوم خواهد یافت که اجتماعی بودن او در حد اعلی محقق و مسلم باشد. اجتماعی بودن انسان نیز آنگاه معنی بخش خواهد بود که او را مطلقاً و بی‌هیچ کم و کاستی آزاد بدانیم. آن نظریه کهن که از زمان یونان مرسوم بوده است - نظریه‌ای که در آن آزادی انسانی را با محدودیت‌های ناشی از کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی و حدود شهروندی، تعیین و تحدید می‌کردند - باید مورد تجدید نظر قرار گیرد.

از دیدگاه برخی آنارشیست‌ها آزادی فردی با تأسیس دولت‌ها پایان نمی‌یابد بلکه به دلیل تغییر در مفهوم انسان در پی تأسیس دولت‌ها، آزادی فردی نیز تعیین و مجال تازه‌ای پیدا می‌کند. آزادی فردی با آغاز دولت، آغاز تازه‌ای می‌یابد. شایستگی‌ها و توانایی‌های انسان با

تأسیس دولت محدود نمی‌شود، بلکه تحدید و تعریفی نو به خود می‌گیرد. بنابراین نمی‌توان گفت با پدیدار شدن اقتدارها، قدرت‌ها و حکومت‌ها، آزادی‌های فردی انسان‌ها در جوامع گوناگون محدود می‌شود بلکه صورت‌های تازه‌ای برای جریان اعمال مختار انسان ظاهر می‌شود. عقیده روسو مبنی بر اینکه انسان قبل از ورود به اجتماع از آزادی طبیعی برخوردار است و آزادی همچون هدیه‌ای الهی است، برای باکونین قابل قبول نیست. چه در آن عقیده، آزادی طبیعی انسانی در جامعه نفی می‌شود و جامعه انسانی بدون آزادی طبیعی قابلیت تحقق می‌یابد. (۱۵) به نظر می‌رسد که عقیده باکونین مبنی بر اینکه تکوین دولت‌ها در برابر تحقق آزادی طبیعی انسانی قرار دارد و با وجود دولت، آزادی طبیعی انسانی امکان‌پذیر نیست، مطرود باشد. زیرا در این عقیده، آزادی طبیعی در جوامع فعلی که همه با وجود دولت‌ها تعیین و تقدیر شده است، انکار می‌شود و تکوین دولت‌ها بدون آزادی طبیعی انسان‌ها تعریف و تحدید می‌گردد.

باکونین در کاتشیس^۱ انقلابی‌گری، شعور انسانی را تنها مبنای عدالت می‌داند و آزادی فردی و اجتماعی را یگانه منشاء نظم در جامعه برمی‌شمارد. آزادی حق مطلق هر انسان از زن و مرد بالغ است و هیچ منعی برای اعمال آن وجود ندارد مگر شعور و عقل خاص آنها. انسان‌ها در آغاز برای خود مسئول‌اند و آنگاه در برابر جامعه‌ای موظفند که به اختیار خود برمی‌گزینند. (۱۶)

کروپوتکین می‌گوید نظم جامعه آنارشیستی مبتنی بر قوانین نیست بلکه صرفاً بر پایه توافق متقابل اعضا و از طریق مجموعه‌ای از رسوم و عادات اجتماعی قوام و بسط می‌یابد. بر پایه این سخن باید گفت نظم اجتماعی مقدم بر قانون و قانون زائیده نظم است و نه برعکس. آزادی‌های اجتماعی و انسانی، مشروط و مقید به هیچ قانونی نیست. همین که روابط متقابل جامعه‌ای بر نظم استوار باشد، نشان دهنده آزادی عمل انسان در چنین اجتماعی است.

همچنین کروپوتکین ادعا می‌کند که با مطالعه دولت، نقش تاریخی آن و تجزیه و فساد که امروزه دولت با آن مواجه است، می‌توان دریافت که این نوع از سازمان همه قوه خود را به فعلیت درآورده و امروزه زیر فشار فرض و احتمال‌های خود در حال نابودی است و باید راه

خود را به صور تازه‌ای از سازمان بسپارد که بر اصول تازه‌ای مبتنی است. (۱۷) «در این زمان آنهایی که به دقت بسط افکار را در قلب جامعه امروزی مشاهده می‌کنند، کاملاً از شور و شوق انسان باشعوری آگاهند که با آن این روزها به کار بازنگری فرض‌هایی پرداخته که از قرون گذشته به دست آورده و در پی ساخت و پرداخت نظام‌های نوفلسفی و علمی است که مقصودشان فراهم ساختن بنیادهای ما در آینده است.» (۱۸)

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه آمد به نظر می‌رسد که باید در ملاحظات فلسفه سیاسی کلاسیک درباره دولت تجدید نظر کرد. در این فلسفه، پرسش از بهترین نظام‌های سیاسی به مثابه اولین پرسش قرار می‌گیرد درحالی‌که پرسش از اصل وجود نظام‌های سیاسی و یا ضرورت وجود نظام سیاسی، مقدم بر خوب بودن یا نبودن آن و برتری داشتن یا نداشتن آن بر دیگر نظام‌ها است. انسان، همچنانکه محصول جامعه است؛ کمال اجتماعی او نیز محصول دولت اوست. انسان جامعه خود را انتخاب نمی‌کند کما اینکه ملت نیز دولت خود را انتخاب نمی‌کند. جامعه و دولت محصول انتخاب فرد انسانی نیست اما شگفتی اینجاست که ضد دولت یگانه انتخاب او در برابر جامعه و دولت است. رهایی دوباره انسان محصول ضد دولت اوست. دولت به تبع جامعه ریشه در طبیعت انسان دارد، اما ریشه ضد دولت در اراده ضد اقتدار انسان است. چنانچه به ظاهر بنگریم انسان می‌تواند دولت را به زیر کشیده و اقتدار آن را از بین ببرد، اما واقع امر این است که نقشه نابودی دولت‌ها را دولت‌ها تعیین می‌کنند و نه ملت‌ها. ملت‌ها هیچگاه نمی‌توانند جز از طریق نهادها، پایه‌ها و مجاری اجتماعی و اداری و قدرت متجسم دولت به نابودی کامل دولت متبوع خود و یا دولت بیگانه اقدام کنند. نابودی کامل دولت به یقین با نابودی کامل ملت متبوع آن و سلطه نوین دولتی تازه بر آن ملت همراه خواهد بود. آنچه در پدیده انقلاب اتفاق می‌افتد جایگزینی دولت‌هاست. جایگزینی دولت‌ها به این معنی است که هیچگاه در تاریخ انسان‌ها ملتی را نخواهید یافت که برای برهه‌ای قابل توجه در تاریخ، بدون دولت به حیات ادامه دهد. دولت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی جای دولت تزار و دولت ناپلئون جای دولت انقلاب را می‌گیرد و دولت موقت جای دولت شاه را و

از سوی دیگر ضددولت، بیش از آنکه مجال تازه‌ای برای آزادی طبیعی باشد، فرصتی برای تعهد سیاسی است. هر انسانی که به دنیا می‌آید، پیشاپیش آزاد است و هیچ تعهد و وظیفه سیاسی پیش از این آزادی ندارد. درحالی‌که شرط تعهد سیاسی نیز وجود مقدماتی آزادی طبیعی است. البته به دلیل آنکه کوشش‌های ضددولت و اقتدار نیز به هر حال برخاسته از تعهد سیاسی است (با این تفاوت که این تعهد نه برای ساختن دولت که برای مبارزه با آن است)، برای تبیین تعهد سیاسی نیاز به نظریه‌ای است که با توجه به کوشش‌های سیاسی سلبی‌گونه، مبانی تازه‌ای را برای آن جستجو و کشف کند. می‌بایست اصطلاح «توافق و اجماع سیاسی» لاک را که صرفاً در مواردی به کار می‌رود که مردم با اختیار خود از مواهبی که جوامع سیاسی مهیا می‌کنند برخوردار می‌شوند، توسعه دهیم. به یقین، نوع مخالفت‌های سیاسی علیه دولت نیز خود به خود از توافق و تعهد سیاسی خاصی برخوردار است که نمی‌توان ماهیت آن را ضداجتماعی دانست. حتی چنانچه برخی از مخالفت‌ها و چالش‌های سیاسی علیه دولت با خشونت و یا ترور همراه باشد کافی نیست تا این گونه ناسازگاری‌های سیاسی را در جوهر و ذات خود ضداجتماعی تلقی کنیم.

اختیار عمل سیاسی^۱ همانقدر ما را به قبول آنارشی سوق می‌دهد که به قبول قدرت و یا نفی آن. از آنجا که فلسفه سیاسی لاک عمیقاً برپایه عمل سیاسی مختار بنا شده است، می‌توان آن را به گونه‌ای خواند و تفسیر کرد که مؤید و همراه نظریه ضددولت و نه مستثنی از آن باشد. واقعیت جهان سیاسی نیز ما را دعوت به این امر می‌کند. این گفته مستلزم آن است که منشاء مشروعیت دولت‌ها یا مخالفان و به عبارتی دیگر «ضد دولت‌ها» را نه بر پایه قبول و رد نامشروط دولت‌ها یا ضددولت‌ها بلکه بر اساس کلیت‌های تازه‌ای بنا گذارد. هنوز نمی‌توان گفت مشروعیت کدام‌یک فی‌نفسه حق است؛ دولت، مردم بی‌دولت (آنارشی) یا دولت بی‌دولت (ضددولت). هم دولت و هم مردم و هم مخالفان قدرت می‌توانند منشاء اعمال خوب و یا بد باشند. هرکدام از اینها می‌توانند حقوق افراد انسانی را به طور منظم یا نامنظم، سازمان یافته یا بی‌سازمان، آشکار یا پنهان، تعالی بخشند و یا تقلیل دهند.

1 . Political voluntarism

بنابر فلسفه سیاسی آنارشیسم غیرفعال، عمل ارادی انسان می‌تواند عملی غیر از عمل مبتنی بر اجماع به مثابه پایه تعهد سیاسی باشد. اما بر پایه نظریه ضد دولت، می‌توان تعارض‌های اجماع‌های مربوط به تعهدات سیاسی موافق و یا مخالف دولت را به سان پیش‌فرض اولی پذیرفت. نتیجه اینکه اجماع سیاسی ضرورتاً محدود به اجماع گروه‌ها و جوامع سیاسی با دولت، همراه با دولت و در راه دولت نیست؛ بلکه اجماع سیاسی و در پی آن تعهدات سیاسی می‌تواند دربرگیرنده کوشش افراد، گروه‌ها و سازمان‌های دیگری نیز باشد که نه تنها همزاد با دولت و یا همراه آن نباشد بلکه نژاد با آن و یا حتی ضد آن باشد. درحالی‌که برخی تعهد به نظریه اجماع حقیقی را تعهدی به «آنارشیسم فلسفی معتدل» می‌دانند، (۱۹) ما معتقدیم که ضرورتی وجود ندارد تا اجماع گروهی از انسان‌ها، به بازشناسایی دولت، قبول و حمایت آن و یا اطاعت از آن منجر شود.

توماس پین، پیش از کروپوتکین در کتاب حقوق بشر بیان می‌کند که بخش بزرگی از نظم اجتماعی انسان از جانب حکومت به وجود نیامده است. نظم ریشه و مبنای خود را در اصول و مبادی جامعه و نهاد طبیعی بشر دارد. نظم مقدم بر حکومت است و حتی چنانچه حکومت هم از بین برود، همچنان نظم وجود خواهد داشت:

«وابستگی متقابل و علائق دو جانبه‌ای که انسان‌ها و نیز همه بخش‌های اجتماع متمم‌اند به یکدیگر دارند، رشته بزرگ پیوندی را به وجود می‌آورد که به اجتماع تمامیت و یکپارچگی می‌دهد. زمین‌داران، کشاورزان، کارخانه‌داران، بازرگانان و همه پیشه‌وران، کارشان را از طریق کمکی که از آن دیگری و از عموم می‌گیرند پیش می‌برند. مصلحت عموم به کارهای آنان نظم می‌بخشد و قانون آنها را شکل می‌دهد. تأثیر قوانینی که عرف عام مقرر می‌دارد از قوانین حکومت بیشتر است.» (۲۰)

بنابراین همانگونه که پرودون گفته بود قوانین واقعی جامعه می‌تواند بدون اقتدار حاکمه همچنان وجود داشته باشد زیرا اساساً جامعه، قوانین بنیادی خود را مدیون اقتدار نیست؛ بلکه اقتدار وجود خود را مدیون قوانین و قوانین، وجود خود را مدیون نظم طبیعی پیش از قانون در اجتماع می‌داند. اراده، سرانجام تابع عقل خواهد شد و قوانین سرانجام متمایل به تابعیت از شعور اجتماعی می‌شوند.

ضددولت نه تنها روش سقراطی تمکین از قوانین را نمی‌پذیرد (حتی هنگامی که آنها با عدالت در ستیز نباشند) بلکه مایل به شکستن قدرتی است که قوانین مزبور را مجاز می‌شمارد. آنها در پی به سخره گرفتن قانون‌هایی‌اند که دولت در ستیز با عدالت، آنها را وضع، تأسیس و تحکیم بخشیده است. یک قانون، هنگامی به سخره گرفته می‌شود که هیچ قدرتی برای اجرای آن موجود نباشد و در حالی که ضددولت قدرت خود را در برابر دولت به نمایش می‌گذارد درصدد به سخره گرفتن قوانینی است که دولت با ناتوانی آشکار، خود را موظف به اجرای آنها می‌داند. چنانچه دولت نتواند برای بسط سیطره خود ضددولت را نابود سازد به یقین قوانین مربوطه به سخره گرفته شده است.

از این‌رو مشاهده می‌کنیم که عناصر وابسته به القاعده در عربستان سعودی، افغانستان و عراق با حرکات انتحاری خود فقط به دولت متبوع یا دولت‌ها و نیروهای بیگانه ضربه نمی‌زنند بلکه آنها با نفی و نابودی خود، ناتوانی دولت را در استیلا بر عناصر مادی و عینی مخالف خود به نمایش می‌گذارند.

یادداشت‌ها

۱. دیباچ، سیدموسی، «پدیده سپتامبر؛ سرآغاز جنگ دولت و ضددولت»، گزارش گفت‌وگو، سال اول، شماره هجدهم، نیمه اول دی‌ماه ۱۳۸۰، ص ۲۶.
۲. همانجا، ص ۲۷.
۳. برای مثال نک: «رابطه القاعده و نظریات آیزاک آسیموف»، روزنامه همشهری، مورخه ۱۳۸۳/۵/۲۹.
4. Carve, E.H, *Michael Bakunin*, New York, Knopf, 1937, p.175.
5. Kropotkin, Peter, *Evolution And Environment*, Canada, Black Rose Books, 1998, p.17.
6. Ibid.
7. Kropotkin, Peter, *Words of a Rebel: Origins and Development*, Canada, Black Rose Books, 1993, p.28.
۸. روبسپیر شعار «یا فضیلت یا ترور» را سر می‌داد به این معنی که سلطنت چنان فرانسه را آلوده ساخته که تنها ترور می‌تواند ماما و قابله دمکراسی باشد.
۹. در این بخش‌های جدا شده، مطالعات مربوط به جوامع دولتی یعنی جوامعی که منوط و مشروط به دولت است تنها بخشی فرعی از مطالعه مربوط به جامعه به معنای موضوع جنس عام منطقی برای مباحث و مطالعات سیاسی می‌باشد.
10. *Encyclopedia of Government And Politics*, Edited by Mary Hawkes Worth and Maurice Kogan, London, Routledge, 1992. p.49.
11. *Encyclopedio & Government And Politics*, op.cit, p.48.
12. Ibid, p.33.
۱۳. سازمان‌های ضددولتی مرسوم در جوامع مختلف نیز به سبب انگیزه‌های ضد فاشیستی و تعارض با دستاوردهای جامعه صنعتی کنونی، بیشتر به جذب عناصر مبارز تکرو پرداخته‌اند تا گروه‌های کارگری و صنعتی.
14. Hegel, G.W.F. *Hegel's Phenomenology & Spirit*, A.V. Miller, New York, Oxford University Press, 1977, p.137.
15. Lehnig A. Michael, *Bakunin: Selected Writings*, London, Cape, 1973, pp.140-141.
16. Dolgoff, S. (ed, trans), *Bakunin in Anarchy*, New York, 1973, Konopf, pp.76-95.
17. *Words of a Rebel*, op. cit, op. cit, p.34.
18. Ibid. p.34.
19. Simmons, John, *On the Edge of Anarchy*, Princeton, Princeton University Press, 1993, Library of Congress, 1950, p.250.
۲۰. به نقل از، و: دکاک، *آنارشیزم*، هرمز عبداللهی، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۸، صص ۶۸-۶۹.